

آسیب‌های رفتار سیاسی دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه در افغانستان معاصر

سیدآصف کاظمی^۱

چکیده

حوزه‌های علمیه نجف و قم به‌عنوان بزرگ‌ترین مراکز دینی جهان تشیع در دوره معاصر، الهام‌بخش اصلی در رفتار سیاسی شیعیان افغانستان به‌حساب می‌آیند. تلاش برای احقاق حقوق سیاسی شیعیان، مطرح‌شدن و محوریت یافتن روحانیت در عمل سیاسی، تلاش برای وحدت سیاسی شیعیان، دفاع از حقوق سیاسی شیعیان، مشارکت سیاسی حداکثری شیعیان، شکل‌گیری احزاب و تشکلهای سیاسی از شاخص‌های رفتار سیاسی این حوزه‌ها هستند. رفتار سیاسی دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه در افغانستان، دچار برخی آسیب‌ها مانند؛ تضادهای منطقه‌ای، تضادهای قومی و نژادی، شکست ائتلاف‌ها، تقابل با نظام سیاسی و خودکامگی رهبران احزاب سیاسی است. این تحقیق بر آن است تا به بررسی آسیب‌های رفتار سیاسی دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه شیعه در افغانستان معاصر بپردازد.

واژگان کلیدی

رفتار سیاسی، حوزه علمیه نجف، حوزه علمیه قم، دانش‌آموختگان حوزه، افغانستان.

^۱. دانش‌پژوه دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، جامعة المصطفی العالمیه. Kazemi.asef@gmail.com

مقدمه

عالمان دینی و اندیشمندان اسلامی، در گستره تاریخ علمی و عملی خود، آفریننده حماسه‌ها و نهضت‌های بزرگ بوده‌اند. نهضت‌های مختلفی که با پیشتازی و هدایت عالمان دینی اسلام، شکل گرفته‌اند، منشأ تحولات بسیار مبارکی در حیطه زندگی دینی، اجتماعی و سیاسی مسلمانان در کشورهای اسلامی بوده است. این عالمان در استبداد و استعمارستیزی و دفاع از حقوق سیاسی شیعیان، تلاش‌های فراوان نموده‌اند. آنان در برابر هجوم بیگانگان، هیچ‌گاه بی‌تفاوت نبوده و علیه استعمار، فتواهای شرعی صادر نموده‌اند و در برابر استبداد داخلی نیز ایستادند. این موضوع در افغانستان از اهمیت بیشتری برخوردار بود، چراکه در قرن بیستم، افغانستان یکی از پرتحول‌ترین کشورها بود. از طرف دیگر بسیاری از سراسر افغانستان وارد حوزه علمیه نجف و قم می‌شدند و بعد از تحصیل و اندوختن کوله باری از تجربه به کشور بازمی‌گشتند. این دانش‌آموختگان در تحولات فرهنگی سیاسی و اجتماعی تأثیر فراوانی داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین وظایف آنان، دفاع از حقوق شیعیان در جنبه‌های گوناگون بود. حوزه علمیه نجف در بیداری سیاسی، الهام‌بخش اصلی به حساب می‌آید. برخی از شاخص‌های رفتار سیاسی دانش‌آموختگان حوزه عبارت‌اند از؛ تلاش برای احقاق حقوق سیاسی شیعیان، آغازگر بیداری سیاسی، مطرح‌شدن روحانیت در صحنه سیاسی، تلاش برای وحدت سیاسی شیعیان و حوزه علمیه قم نیز رفتار سیاسی شیعیان افغانستان را در دفاع از حقوق سیاسی شیعیان، گسترش اسلام سیاسی و انقلابی، محوریت روحانیت در رفتار سیاسی، مشارکت سیاسی حداکثری شیعیان، شکل‌گیری احزاب و تشکل‌های سیاسی و ... به ارمغان آورده است. از این‌رو، رسیدن به وزارت و معاونت رئیس‌جمهوری تا رسمیت یافتن مذهب تشیع در قانون اساسی، از رهاورد دانش‌آموختگان نجف و قم در افغانستان به حساب می‌آید. این موفقیت‌ها در حالی بود که شیعیان بیش از یک سده، فضای تاریک سیاسی استبدادی عبدالرحمانی و امارت قرون وسطایی طالبان را تجربه کردند. بعد از قتل‌عام و دور نگه‌داشته شدن از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، به کمک این مراکز و نهادهای

دوباره به صحنه سیاسی بازگشتند.^۱ این تحقیق می‌کوشد رفتار سیاسی دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه را که تحت تأثیر دو مرکز دینی بزرگ جهان اسلام و پایتخت‌های فرهنگی اسلام شیعی یعنی؛ حوزه علمیه نجف و قم هستند، را در قلمرو و جغرافیای افغانستان معاصر، آن‌هم در بین شیعیان، نقد و آسیب‌شناسی کند. از آن‌جایی که این دانش‌آموختگان اغلب در حوزه‌های علمیه نجف و قم تحصیل نموده‌اند، لازم است قبل از پرداختن به آسیب‌های رفتار سیاسی حوزه علمیه، نگاه اجمالی به جریان‌ها و رفتار سیاسی این دو مرکز مهم اسلامی بیندازیم.

الف) حوزه‌های علمیه و رفتار سیاسی

۱. حوزه علمیه نجف و رفتار سیاسی

نجف، سال‌ها مرکز تحولات عمیق و ریشه‌ای در منظومه اندیشه‌ای شیعه بوده است. بزرگان بسیار و اندیشه‌سازان ژرف‌نگر، از آن برون آمده‌اند و توانسته‌اند راهی به‌سوی تفکرات سنجیده و نو بگشایند. وجود عتبات عالیات نیز در عراق باعث شده، شیعیان به این شهرها، همواره نوعی تعلق‌خاطر و اشتیاق وصف‌ناپذیر داشته باشند. حوزه علمیه نجف، همزمان با حمله‌ی سلجوقیان به بغداد و تعصب شدید آنان - که باعث گردید شیخ طوسی همراه عده‌ای از شاگردانشان از بغداد مهاجرت و جوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) نجف اشرف را جهت اقامت و تدریس اختیار نمایند - آغاز شد. با هجرت شیخ طوسی، دانشجویان علوم اسلامی نجف اشرف را به مرکز شیعه و دانشگاه بزرگ شیعه امامیه تبدیل کردند. پس از آن هزاران دانشجو و متفکر شیعی در این دانشگاه پرورش یافتند. (سیدکباری، ۲۷۸-۲۸۰)

حوزه علمیه نجف دارای ادواری تاریخی چندی است. نخستین دوره از دوره‌های حوزه علمیه

^۱ برای تفصیل بیشتر تأثیر حوزه علمیه نجف و قم در افغانستان به پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده با عنوان «بررسی نقش مراکز دینی نجف و قم در بیداری اسلامی افغانستان در صدسال اخیر» و مقاله‌های نگارنده با عنوان‌های «بررسی تطبیقی نقش حوزه علمیه نجف و قم در بیداری سیاسی افغانستان معاصر» دو فصل‌نامه علمی پژوهشی مطالعات تاریخی جهان اسلام شماره ۲، «تظریه پخش و تأثیر حوزه علمیه قم بر معرفت سیاسی افغانستان» فصل‌نامه تخصصی پژوهش‌های منطقه‌ای شماره ۱۰ و «شاعه فرهنگی و تأثیر حوزه علمیه نجف و قم در بیداری فرهنگی افغانستان معاصر» دو فصل‌نامه علمی تخصصی مطالعات تاریخی امت اسلامی شماره اول مراجعه کنید.

نجف اشرف، با هجرت شیخ طوسی از بغداد به نجف آغاز می‌گردد و تا قرن ششم هجری ادامه می‌یابد. شیخ الطائفه، پس از ۲۲ سال مرجعیت در بغداد به نجف اشرف هجرت نمود و پس از ۱۲ سال خدمات عظیم علمی در نجف در آن‌جا درگذشت. (سیدکباری، ۲۷۸-۲۸۰) دور دوم حوزه علمیه نجف، از قرن ششم تا نهم هجری طول کشید. در این زمان حوزه علمیه کربلا از تحرک بیشتری برخوردار بود. برخی علت رکود علمی این دوره نجف را، پرتحرکی «حوزه حله» دانسته‌اند. مراکز علمی خاندان آل ادریس، آل شیخ ورام، آل فهد، آل طاووس و ... را دلیل گفتار خویش ساختند. (سیدکباری، ۲۷۸-۲۸۰) دوره سوم حوزه علمیه نجف اشرف، از قرن نهم هجری آغاز می‌گردد و تا قرن یازدهم هجری ادامه می‌یابد. «فاضل مقداد» از فقهای شیعه و دانشمندان بزرگ این دوره و از شاگردان شهید اول است. وی با نگارش شروعی بر آثار استادش، مکتب شهید اول را بارورتر ساخت و حوزه فقه استدلالی را وسعت بخشید. (سیدکباری، ۲۷۸-۲۸۰) دور چهارم از اوایل قرن یازدهم شروع شد و تا آخر این قرن ادامه یافت. در این دوره «اخباری‌ها» در حوزه نجف مشغول فعالیت بودند. در این زمان جدال اخباری‌ها و «اصولیون» مشهود است، تا اینکه وحید بهبهانی پایه‌های منطق اجتهاد را تقویت نمود.

دوره پنجم از قرن دوازدهم تا قرن پانزدهم هجری را شامل می‌گردد و از پرتکاپوترین دوره‌های حوزه علمیه نجف اشرف به شمار می‌رود. شروع دوره پنجم حوزه نجف با هجرت وحید بهبهانی و شاگردان وی آغاز می‌گردد. شاگردان وی پس از استاد، زعامت شیعیان و مدیریت حوزه علمیه نجف را بر عهده گرفتند. (سیدکباری، ۲۹۱) یکی از عالمان نامدار این دوره آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹) بود. او فرزند ملا حسین هروی از دانشمندان اصولی و فقهی کم‌نظیر است که در تحقق مبانی اصولی، ژرف‌نگری خاصی از خود نشان داد. (جمعی از نویسندگان، ۱۶۴) دوره پنجم و ششم حوزه علمیه نجف که با استیلای حزب بعث بر عراق در سال ۱۹۶۸ م آغاز شد، در واقع مرتبط با تاریخ معاصر عراق است. دانش‌آموختگان افغانستانی این دو دوره موردبررسی این نوشته است. در این زمان حدود هشت هزار نفر در حوزه علمیه نجف مشغول به تحصیل بودند. با سیاست‌های ضد دینی حزب بعث، این تعداد از طلاب، در اوایل دهه

نود میلادی تا شش‌صد نفر کاهش یافت. حزب بعث برای فعالیت و تکاپوی علمی طلاب و روحانیت مانع‌تراشی‌های بسیار کردند. (سیدباقری، ۲)

از برجسته‌ترین افراد این دوره از فقیه نامدار، شهید بزرگوار سید محمدباقر صدر باید نام برد. شهید صدر سهم بزرگی در تحولات علمی حوزه‌های علمیه دارد. از مهم‌ترین نوآوری‌های شهید صدر، تغییرات گسترده در نحوه آموزش در حوزه‌های علوم دینی بود. نوآوری وی در فقه و اصول چه از لحاظ برنامه و چه از جهت محتوا کم‌نظیر است. شهید صدر پایه‌های مکتب فقهی و اصولی جدیدی را بنا نهاد که امتیازش به برنامه‌ریزی، استحکام مضامین مبتنی بر تفکر عمیق و نقدپذیری فعال و سازنده است. افکار نوگرا و پویای شهید صدر در حوزه فرهنگی جدید و سنتی، زمینه‌ساز آغاز نهضت بیدارگری فرهنگی شد. این نهضت به‌تدریج در کشورهای مختلف اسلامی گسترش یافت. این اندیشه‌ها در تربیت و تقویت تفکر فرهنگی مسلمانان برای مقابله با هجوم فرهنگی بیگانگان بسیار مؤثر بود. زمینه‌سازی جهت فعالیت‌های سیاسی منظم و هدفمند برای ایجاد جامعه و نظام اسلامی بر پایه قرآن، دیگر تأثیر مهم این اندیشه بود. (اراکي، ۱۸)

حوزه علمیه نجف همواره از مراکز مهم تعیین‌کننده شرایط و رفتار سیاسی بوده و یا دانش‌آموختگان آن در امور سیاسی صاحب‌رای و تأثیرگذار بوده‌اند. (جمعی از نویسندگان، ۴۳)

حوزه علمیه نجف، حداقل در قرن بیستم، یکی از مراکز مهم تأثیرگذار بر مسائل سیاسی جهان اسلام به‌ویژه جهان تشیع بوده است.

حوزه علمیه نجف در دهه‌های ابتدای قرن بیستم، به یک مرکز رهبری عمده برای جریان‌های معاصر عراق تبدیل شده و علمای شیعه با فتاوی دینی - سیاسی خود، جو جدید در عراق به وجود آوردند. چون اکثریت جمعیت عراق شیعه بوده و برای رفتار سیاسی - اجتماعی خود، به سراغ آموزه‌های نبوی می‌روند و حوزه علمیه نجف نیز، نقش تبیین و ترویج این آموزه‌ها را به عهده دارد. این حوزه طبعاً منشأ پیدایش احزاب و گروه‌های سیاسی شده و شهر نجف به‌عنوان مرکز توفان سیاسی است. (مریجی، ۴۷)

حوزه علمیه نجف پیوسته در تحولات سیاسی و اجتماعی عراق و جهان اسلام، نقش فعال و

گاه محوری داشته است. حوزه علمیه نجف در سرنوشت عام جهان اسلام نیز موضع‌های محکم و قاطع اتخاذ می‌کرد. در قضیه اشغال فلسطین و استقرار رژیم اسرائیل و به‌ویژه پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ م (۱۳۴۶ ش)، حوزه نجف به‌صورت قاطع اعلام نظر نموده و مراجع نجف در محکوم کردن اشغال و هم در دفاع از مردم فلسطین و توصیه مسلمانان به مقابله با اشغالگران بی‌بانی‌های مهمی صادر کردند. (فیاض، ۱۶۴ - ۱۷۱) در بخشی از فتوای جهاد شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء برای نجات فلسطین آمده بود:

«قضیه فلسطین از حد فتوا گذشته است و هر فرد مسلمان و صاحب دردی باید قضیه فلسطین را با وجدان خویش درک کرده و وجوب دفاع را استنباط نماید». (همو، ۱۶۵) تأسیس چند حزب از جمله «حزب الدعوة الاسلامیه» نقطه عطفی در کارکرد سیاسی حوزه علمیه نجف در دهه‌های اخیر به شمار می‌رود. یکی از نقاط عطف رفتار سیاسی حوزه نجف انتفاضه صفر ۱۳۹۷ (ژانویه ۱۹۷۷) بود که دولت عراق را متوجه نقش رهبری حوزه نجف و عالمان دینی در نهضت اسلامی کرد. به همین جهت دولت، محدودیت‌هایی را برای ایشان اعمال داشت.

در حوزه علمیه نجف «ضرورت انسجام فعالیت‌های دینی و سیاسی» زمانی مطرح شد که مراجعی همانند سیدمحسن حکیم و حکومت نظیر عبدالکریم قاسم در عراق روی کار آمد. در این مدت بازار کمونیسم رونق گرفت و حوزه علمیه نجف وارد مرحله‌ی جدیدی از فعالیت‌های سیاسی خود شد. با کودتای ۱۹۵۸ قاسم، جمود حوزه‌ها در هم شکست و شرایط نسبتاً مساعدی برای شکل‌گیری تشکل‌های اسلامی فراهم آمد. بنابراین می‌توان گفت که؛ شمارش معکوس شکسته شدن چندین ساله انزوای سیاسی حوزه‌های علمیه، از انقلاب ۱۹۲۰ به این سو آغاز شد. چنان‌که آمد، این جنب‌وجوش و فعالیت‌ها در قالب «حزب الدعوة الاسلامیه» تجلی یافت. (ادیب، ۸-۱۱)

از این‌رو، طلاب و علمای دیگر کشورها، نظیر افغانستان که در حوزه علمیه نجف تحصیل کرده بودند، بعد از مراجعه به کشورهای خویش و روبرو شدن با وضعیت سیاسی اجتماعی جامعه، تلاش خویش را برای احقاق حقوق شیعیان آغاز می‌کردند. بسیاری از این طلاب در حوزه

کهن نجف که در قرن بیستم کانون تحولات سیاسی جهان اسلام و تشیع بود، با فعالیت‌های سیاسی آشنایی پیدا می‌کردند. بنابراین، عالمان و حوزه‌های علمیه به‌ویژه حوزه علمیه نجف در قرن بیستم، در سرنوشت سیاسی شیعیان کشورها دخالت داشت.

در آغاز سده بیستم میلادی، نجف اشرف، در شکل دادن به حوادث و دخالت در سرنوشت و شئون همه کشورهای اسلامی، به‌ویژه سرزمین‌های شیعی، اهمیت آشکار داشت. زیرا نجف، یگانه مرکز دینی همه قبایل و اقوام شیعی است. از این‌رو، فتواهای که از علمای نجف صادر می‌گشت، برای همه و در همه شئون زندگی الزام‌آور بود. (حکیمی، ۱۰۵-۱۰۶)

از این‌رو، سهم حوزه علمیه نجف در بیداری سیاسی در تاریخ معاصر جهان اسلام به‌ویژه افغانستان، بسیار برجسته و آشکار است چراکه:

اندیشه سیاسی مکتب نجف، پس از پایه‌ریزی‌اش توسط مرحوم آخوند خراسانی، در همان ابتدای شکل‌گیری، حلقه‌ای از مجتهدان و فقهای گران‌قدر را به گرد خود سازمان‌دهی می‌کند که بعدها، بر بخش اعظمی از اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در دوران معاصر، تأثیر مستقیم می‌گذارد. (مریچی، ۱۶۷-۱۶۸)

۲. حوزه علمیه قم و رفتار سیاسی

قم از نخستین شهرهایی است که مذهب تشیع را پذیرفت. از ربع آخر قرن اول هجری، فرهنگ شیعی، فرهنگ این دیار شد. قم یکی از اولین مراکز علمی شیعه به‌حساب می‌آید که مدارس آن در اوایل قرن سیزدهم شهرت زیادی داشت؛ اما در اواخر قرن سیزدهم و در اوایل قرن چهاردهم بسیاری از آن‌ها بلااستفاده ماند و تخریب شد. حوزه علمیه قم نیز مانند حوزه علمیه نجف دارای مراحل و ادواری چندگانه است.

اولین دوره حوزه علمیه قم به عصر حضور برمی‌گردد، که شاگردان و اصحاب ائمه علیهم‌السلام در این پایگاه به ترویج مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام پرداختند. (سیدکباری، ۳۶۵) دور دوم حوزه علمیه قم، قرن‌های چهارم و پنجم را شامل می‌شود. در این دوره، حوزه علمیه «ری» از رونق بیش‌تری نسبت به قم برخوردار بود و حوزه علمیه قم را تحت‌الشعاع قرار داد. دوره سوم هم که از قرن

ششم تا قرن نهم را در برمی‌گیرد. در این دوره، این حوزه رونق مناسبی نداشت. دوره چهارم از قرن دهم شروع می‌شود و تا قرن سیزدهم امتداد می‌یابد. نخستین بخش این دوره، معاصر سلسله صفویه است که با مهاجرت علمای شیعه جبل عامل لبنان به ایران و نشر تفکر اصولی شیعه، همراه بوده است. بدین ترتیب بارونق مسلک اصولی و مبانی اجتهاد، فلسفه سیاسی و مسئله ولایت فقیه نیز مطرح می‌شود که باید به مثابه یکی از نقطه‌های آغاز «انقلاب مشروطیت» در حوزه علمیه قم از آن یاد نمود. پنجمین دور از ادوار حوزه علمیه قم، از قرن سیزدهم شروع می‌شود و تا امروز ادامه می‌یابد. نخستین گام برای احیای این حوزه را آیت‌الله فیض قمی برداشت که در سال ۱۲۹۵ شمسی حلقه درس خود را در این شهر دایر کرد. (شیرخانی، ۲۲) نقطه تحول این دوره، زمانی است که آیت‌الله حائری در این حوزه مسکن گزید و به حوزه علمیه قم جان تازه‌ای بخشید. ایشان به عنوان «آیت‌الله مؤسس» شهرت یافت. (سیدکباری، ۳۶۸-۳۸۳) نقطه تحول دیگر حوزه علمیه قم، مرجعیت حضرت آیت‌الله بروجردی است. ایشان در سال ۱۳۶۳ ق (۱۹۴۴) به حوزه علمیه قم وارد شدند. تبلور این مدرسه فقهی، پس از دهه سی و پس از مهاجرت و تثبیت موقعیت آیت‌الله العظمی بروجردی (م ۱۳۸۰ ق)، در قم بوده است. این دوره نقطه عطف تاریخی در جریان‌سازی اجتهاد و شاخص شدن مکتبی با ویژگی‌های خاص است. کانون تحول دیگر حوزه علمیه قم را باید مرجعیت امام خمینی ره و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دانست. انقلاب ایران منشأ تحولات بزرگی در حوزه‌ها، جهان تشیع و دنیای اسلام گردید. تحقیق حاضر نسبت به حوزه علمیه قم، بیشتر همین پیچ تاریخی اخیر را موردبررسی قرار داده است.

رفتار سیاسی حوزه علمیه قم در دهه‌های اخیر

حوزه علمیه قم تنها مرکز دینی شیعی است که قادر به تشکیل حکومت شده است. آنچه از رفتار سیاسی متأثر از حوزه علمیه قم بیان خواهد شد، بیشتر ناظر به بعد از پیروزی انقلاب در ایران است. بعد از انقلاب بود که حوزه قم توانست، مانند حوزه علمیه نجف، در سراسر قلمروهای شیعی و جهان اسلام به‌ویژه افغانستان نقش‌آفرینی کند. از دهه چهل به بعد بود که، حوزه علمیه

قم بیشتر باسیاست درگیر شد و به گفته آقای جعفریان:

به تدریج منشورات و مجلات و کتاب‌های نسل جدید دانش‌آموختگان حوزه قم آغاز شد و به آرامی یک بدنه نیرومند شکل گرفت؛ آن گونه که توانست یک دهه بعد، نقش فعالی را در سیاست عهده‌دار شود. آیت‌الله بروجردی در فروردین‌ماه ۱۳۴۰ درگذشت و به‌رغم تشریتی که در وضعیت مرجعیت پیش آمد، مواضع امام، به آرامی مرجعیت را بیش‌ازپیش وارد مرحله نوینی کرده، سیاست پرهیزی در حوزه علمیه را به سیاست پذیری محدود تبدیل کرد. (جعفریان، ۲۳۹)

علما و حوزه‌های علمیه، به‌ویژه حوزه علمیه قم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در سرنوشت سیاسی شیعیان کشورها دخالت مستقیم و غیرمستقیم داشته و دارند. بعد از پیروزی انقلاب، طلاب زیادی از سراسر افغانستان، وارد حوزه علمیه قم شدند. ایشان بعد از تحصیل و اندوختن کوله‌باری از تجربه به کشور بازمی‌گشتند و در سرنوشت سیاسی کشور دخالت زیادی داشتند. یکی از مهم‌ترین وظایف آنان، سهم‌خواهی سیاسی و دفاع از حقوق سیاسی شیعیان از جنبه‌های گوناگون بود. طلاب افغانی مقیم حوزه علمیه قم، با کسب تجربه از حوزه علمیه قم، در مباحث سیاسی پیشگام‌تر از حوزه علمیه نجف بودند و هرروز اشتیاقشان به مسائل سیاسی بیشتر می‌شد. علما و دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه، بعد از سقوط طالبان به‌صورت جدی وارد بسیاری از مسائل و عرصه‌ها شدند. از اجلاس «بن» و لوی جرگه اضطراری گرفته تا تصویب قانون اساسی. (مصاحبه با رضوانی بامیانی ۱۳۹۱/۶/۴)

بعد از حوزه علمیه نجف که روحانیت را در افغانستان وارد رفتار سیاسی نمود، حوزه علمیه قم روحانیت را در متن سیاست قرارداد. افزایش اقبال به سمت روحانیت و تقویت این نهاد، حوزه‌های علمیه را به‌عنوان کانون سیاست تبدیل ساخت. این توجه، شیعیان را به لزوم پیروی از روحانیت انقلابی متوجه ساخت. بسیاری از روحانیون در کشورهایی هم‌چون لبنان، افغانستان، پاکستان و ... تا ابتدای دهه هشتاد میلادی، تحصیل‌کردگان حوزه علمیه نجف اشرف در عراق بودند؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی، روحانیون زیادی در قم مشغول به تحصیل شدند که هرکدام در بازگشت، حامل فکر سیاسی تأثیر پذیرفته از انقلاب بودند. با مراجعه به شناسنامه احزاب روشن

می‌شود که؛ رهبری و اعضای قریب به اتفاق احزاب شیعی و حتی غیر شیعی کشورهای اسلامی، روحانی‌اند. در افغانستان نیز، رشد چشم‌گیر فعالیت‌های سیاسی شیعیان از معاونت ریاست جمهوری تا بسیاری از نمایندگان پارلمان و دیگر نهادهای نشان از پویایی کاربرد عمل روحانیت در امور سیاسی دارد. (برهانی، ۳۶۶) در رأس قریب به اتفاق گروه‌های شیعی نیز، یک روحانی قرار دارد. «الیویه روا» درباره محور قرار گرفتن روحانیت و تربیت‌یافتگان حوزه علمیه نجف و قم در مسائل سیاسی افغانستان می‌گوید: «جنبش اصلاحی سیاسی اخیر، از دهه ۱۹۵۰، تحت تأثیر ملاحظات تحصیل کرده در ایران و عراق، از جوامع شیعی شهری نه ضرورتاً هزاره به هزاره‌جات گسترش یافت». (روا، ۲۱)

ناگفته پیداست که سهم حوزه علمیه قم، در سیاسی کردن جامعه شیعه، غیرقابل انکار است و با حوزه علمیه نجف قابل مقایسه نیست. چراکه بعد از سیاسی شدن حوزه علمیه قم، علمای شیعه در حرکت‌های مذهبی و اجتماعی خود مردم را به مشارکت در مسائل سیاسی دعوت می‌کردند. هم‌اکنون شیعیان این کشورها، نقش عمده‌ای در سیاست کشورشان ایفا می‌کنند. (امرای، ۱۷۷) در نتیجه می‌توان گفت؛ که از لحاظ رفتار سیاسی اندیشمندان و فضایی افغانستانی، متأثر از حوزه نجف و در مرحله بعد از مراکز دینی قم تأثیر پذیرفته‌اند و با روی کار آمدن نظام اسلامی در ایران، در بسیاری از کشورها از جمله افغانستان، علما به صورت جدی وارد مباحث سیاسی شدند. جمهوری اسلامی ایران، آگاه و یا ناخودآگاه در تحولات افغانستان مؤثر واقع شد؛ لذا می‌بینیم که تشکیل احزاب افغانی با کمک مادی و معنوی ایران صورت گرفت. (مصاحبه با دکتر بینش ۱۳۹۱/۶/۷)

ب) جریان شناسی فکری سیاسی

۱. جریان شناسی فکری - سیاسی عراق (نجف)

یکی از رایج‌ترین دسته‌بندی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی - فکری شیعیان معاصر عراق، معیاری است که بر پایه آن، گروه‌های سیاسی عراق بر اساس ملاحظات فرقه‌ای - قومی و ترکیبی از عوامل سیاسی و ایدئولوژی تقسیم‌بندی می‌شوند. به‌طور کلی شیعیان عراق را به لحاظ

فکری- سیاسی می‌توان به اسلام‌گرایان سیاسی و سکولار دسته‌بندی کرد که اسلام‌گرایان سیاسی به حداکثری، میانه و حداقلی تقسیم می‌شوند.

اسلام‌گرایی سیاسی حداکثری: این طیف، شامل آن قشر از جمعیت شیعه عراق است که گرداگرد احزاب و گروه‌های سیاسی شیعه معارض رژیم بعث جمع شده و در پی استقرار یک نظام سیاسی- مذهبی مبتنی بر اندیشه‌های سیاسی تشیع می‌باشند. مهم‌ترین گروه‌های اسلام‌گرایی سیاسی حداکثری عبارت‌اند از: ۱- جماعت العلماء: از لحاظ زمانی، آن را باید سرسلسله و پیش‌گام تحزب و فعالیت تشکیلاتی در جامعه شیعی عراق به حساب آورد. هرچند این تشکل، در دوره عراق پس از صدام عملاً وجود خارجی ندارد، اما نقش راهبردی آن در معرفی رویه سیاسی و فرهنگی و عضویت مؤسسين و تأثیرپذیری رهبران جریان‌های اسلام‌گرایی فعلی از آن، امری بی‌شائبه است. (مریجی، ۸۵) ۲- حزب الدعوه: عده‌ای از علمای جوان نجف که بر سر دوراهی چسبیدن به سنت قدیمی و رایج حوزه علمیه - مبتنی بر عدم دخالت علما در سیاست بود- و رفتن به سراغ الگوهای جدید سیاسی- اجتماعی قرار گرفته بودند، در اواخر سال ۱۹۵۷، جلساتی در منزل سیدمحمدباقر صدر تشکیل دادند تا به بررسی راهکارهای احتمالی برای مبارزه با گفتمان‌های رایج بپردازند. (خرمشاد و نادری، ۱۷۲) در واقع این حزب از آیت‌الله سید محمدباقر صدر، که خواستار بازگشت به اصول اسلامی در حکومت و عدالت اجتماعی علیه استعمار بود، الهام می‌گرفت. حزب الدعوه در اکتبر ۱۹۵۷ در شهر نجف اشرف تشکیل شد. (مریجی، ۸۷-۸۸) ۳- مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق: در پی شهادت آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر و برخی دیگر از شخصیت‌ها در ۱۹۸۰ و آغاز جنگ ایران و عراق، شمار زیادی از روحانیان عراقی به همراه بسیاری از طرفدارانشان رهسپار ایران شدند و در سال ۱۹۸۲ در تهران و با پشتیبانی ایران، مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق را تشکیل دادند. (نادری دوست، ۱۱۷) ۴- سازمان عمل اسلامی: این سازمان در اواخر دهه ۶۰ میلادی و تحت رهبری معنوی آیت‌الله سیدمحمد شیرازی و سیدمحمدتقی مدرسی با عنوان الحركه الرساليه تشکیل شده بودند که در سال ۱۹۷۹ م رسماً بخشی از آن نام «منظمه العمل الاسلامی» گرفت. (ناظمیان، ۶۰) ۵- جریان صدر

(صدریون ثانی): بعد از آیت‌الله سیدمحمدصادق صدر، ریاست حوزه صدر را مقتدا صدر، جوان‌ترین فرزند او به عهده گرفت و گروه جماعت الصدر الثانی را تشکیل داد.

اسلام‌گرایی سیاسی میانه: جریان‌های کمتر سیاسی و سنتی شیعه که در چارچوب حوزه‌های علمیه نجف، کربلا، کاظمین و سامرا سازمان‌یافته‌اند، نیز از نفوذ چشم‌گیری میان شیعیان عراق برخوردار هستند. جریان سیاسی میانه، پیش از آن‌که در پی کنترل سیاسی بر عراق از طریق برپایی یک حکومت کاملاً دینی بر پایه اسلام سیاسی در عراق باشد، برای حفظ منافع کلی شیعیان در عراق و پاسداری از میراث فرهنگی و دینی شیعه و ارتقای سنت فقه شیعه تلاش می‌کند. این جریان بیشتر گرداگرد مراجع بزرگ شیعه، به‌ویژه مرجع بزرگ آیت‌الله سیستانی سازمان‌دهی شده‌اند. آیت‌الله سیستانی مهم‌ترین طیف‌های فکری را در حوزه نجف تحت کنترل و هدایت دارد. باوجود این‌که ایشان رهبری گروهی سیاسی را بر عهده ندارند، بسیاری از علما و شیعیان عراق به‌ویژه میانه‌روها، به مشروعیت وی باور داشته و برای وی جایگاه منحصر به فردی در تحولات نوین عراق قائل هستند. (نادری دوست، ۱۳۹) نگاهی به چگونگی عملکرد آیت‌الله سیستانی در قبال مردم عراق - خصوصاً بعد از زمان اشغال نظامی این کشور توسط آمریکا - به‌خوبی مشخص‌کننده تفکر و ابعاد استعمارستیزی این عالم مجاهد است. آیت‌الله سیستانی در طول سال‌هایی که نیروهای آمریکایی در عراق مستقر می‌باشند، هیچ‌گونه ارتباطی با آنان برقرار نکرده است و در پاسخ به سؤال خبرنگار روزنامه نیویورک‌تایمز که آیا موافق با ماندن نیروهای اشغالگر در عراق است؟ و آیا هیچ‌گونه ارتباطی با نیروهای آمریکایی در عراق دارد؟ در جواب هر دو می‌گوید: «کلاً». (الخفاف، ۷۵)

اسلام‌گرایی سیاسی حداقلی: آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی یکی از فقهای تاریخ معاصر که در اندیشه سیاسی دینی، تفسیرهای خاص خویش را دارد. دو پشتوانه فکری آیت‌الله خویی، اندیشه سیاسی او را بارور کرده‌اند؛ یکی اصالت فرد و دیگری ضدیت با آنارشیسم و تثبیت جایگاه دولت. (عارفی، ۱۱۸) آیت‌الله خویی بر «اصل عدم نفوذ تصرف کسی در حق دیگری» پای فشرده است: بر اساس این اصل، هر فرد خودش بر سرنوشت خود حاکمیت دارد؛ یعنی حاکمیت انسان بر جان

و اموال او از آن خود اوست. آیت‌الله خویی در فقه سیاسی، عمدتاً بر همین مبنا تکیه نموده و به کمک آن، حاکمیت فقیه بر مردم را نفی کرده است. او می‌گوید: در این گونه موارد برای غیر امام و نایب آن تصدی جایز نیست؛ مگر به اذن امام. (همو، ۴۴) مبنای دیگری که اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی را تحت تأثیر قرار داده، تصدی غیر ولایی انسان غیر معصوم بر انسان‌های دیگر است. او عنوان «ولایت» را که ایجاد «حق» می‌کند، نسبت به حاکمان عصر غیبت به کار نمی‌برد و ریاست حاکمان را از نوع «جواز تصرف» می‌داند. نتیجه این تفسیر، عدم مسئولیت‌پذیری فعال فقیه در عرصه سیاسی است. (همو، ۱۱۸)

جریان سکولار: در صحنه سیاسی عراق جدید، حزب وفاق وطنی نمایندگی جریان شیعه پان عربی سکولار و کنگره ملی عراق (الموتمر الوطنی العراقی) با ریاست احمد چلبی، نماینده جریان شیعه لیبرال میانه‌رو را بر عهده‌دارند که افرادی چون ایاد علاوی، نخست‌وزیر پیشین عراق و رهبر گروه وفاق وطنی، وابسته به جریان شیعیان سکولار است. (نادری دوست، ۱۳۶-۱۳۹)

۲. گونه‌شناسی جریان‌های فکری-سیاسی ایران (قم)

با نگاهی به تاریخ معاصر ایران درمی‌یابیم که؛ حداقل شش جریان سیاسی در ایران فعال بوده و حیات سیاسی هم‌چنان تحت تأثیر آن‌ها قرار دارد. این جریان‌ها با توجه به عنصر ایدئولوژی و اعتقادات عبارت‌اند از: جریان اسلامی؛ جریان سلطنت‌طلب؛ جریان مارکسیستی؛ جریان ملی‌گرای لیبرال؛ جریان ترکیبی یا التقاطی؛ جریان روشنفکری. در این تحقیق جهت اختصار جریان اسلامی و پنج جریان دیگر را با عنوان سکولار ذکر می‌کنیم.

جریان اسلامی در دوره معاصر در دو سطح فعال بوده است: یکی در سطح مراجع، آیات و علمای دینی که دخالت روزافزون در سیاست داشتند و در پی احیای ارزش‌های اسلامی در جامعه بودند. دوم در سطح گروه‌های سیاسی-مذهبی و هیئت‌ها که نمونه بارز آن‌ها را در فداییان اسلام و ... می‌بینیم. (دارابی، ۷۰) دکتر خسرو پناه از جریان اسلامی با نام «جریان عقلانیت اسلامی» یاد می‌کند و ویژگی‌ها و شاخصه‌های زیر را برای آن برمی‌شمارد: اصل خدامحوری؛ اصل رئالیسم معرفتی؛ عقلانیت مستقل؛ میراث گذشته اسلامی و شیعی؛ دغدغه دین و مدرنیته؛

منطق فهم دین؛ علم و توسعه بومی و معنویت بومی. (خسروپناه، ۳۰-۴۴)

جریان اسلامی بانفوذترین، بزرگ‌ترین و پایدارترین جریان در ایران به حساب می‌آید. از طرف دیگر بدنه اصلی این جریان را روحانیت به عهده دارند. روحانیت را از جهت‌های مختلف می‌توان گونه‌شناسی نمود. برای نمونه؛ گونه‌شناسی بر اساس سیاست را در زیر مشاهده نمایید:

روحانیت انقلابی؛ امام خمینی ره در رأس این گروه از روحانیان جای داشت. روحانیت سیاسی میانه‌رو؛ این جریان از روحانیت باینکه استبداد رژیم پهلوی را بر نمی‌تافتند، به مبارزه قهرآمیز و براندازی نظام شاهنشاهی نیز معتقد نبودند. روحانیان مخالف میانه‌رو، تلاش داشتند تا محمدرضا پهلوی قانون اساسی مشروطه را به‌طور کامل اجرا کند. نماینده این گونه روحانیت آیت‌الله شریعتمداری بود. آیات عظام سیدمحمدرضا گلپایگانی و سیدکاظم شریعتمداری را از این دسته ذکر کرده‌اند. (جعفریان، ۲۵۲) روحانیت غیرسیاسی؛ این گروه از روحانیان هرچند به لحاظ تئوریک، دین را از سیاست جدا نمی‌دانستند، اما در عمل، یا به دلیل شرایط خاصی که در آن قرار داشتند، به‌شدت از ورود و دخالت در سیاست پرهیز می‌کردند. آنان به تحصیل، تدریس، توجه به مسائل اخلاقی و معنوی مشغول بودند. یک شاخه از این جریان انجمن حجتیه بود و بیشتر به مقابله فکری با بهائیت و کمونیست‌ها راغب بود. از نماینده این گروه می‌توان به آیت‌الله سیداحمد خوانساری اشاره کرد. (همو: ۲۵۰؛ ۸۸-۹۴) جناب آقای جعفریان جریان حجتیه را نیز از رهروان این تفکر می‌دانند. (همو: ۲۵۲)

نسبت و تعامل روحانیت با مدرنیته، روحانیت را به سه دسته سنتی حداکثری، سنتی نواندیش و نواندیش حداکثری تقسیم می‌کند. ویژگی و شاخص اصلی جریان سنتی حداکثری، نداشتن شناخت دقیق و تخصصی از مدرنیته و تأکید حداکثری بر حفظ میراث گذشته و جلوگیری از تحول در آن است. دسته‌ای از این جریان به پدیده مدرنیته، پرسش‌ها و دغدغه‌های آن، بی‌تفاوت است؛ هرچند از برخی دستاوردهای مدرنیته همچون تکنولوژی بهره می‌برد. این گروه بیشتر به استقلال حوزه‌های علمیه می‌اندیشد. علمای سنتی اصولی معاصر مانند آیت‌الله خویی، آیت‌الله سید حسن قمی و ... و علمای سنتی اخباری مانند آیت‌الله سیدمحمود دهرخی و ... در این طبقه جای دارند. (۵۲-۵۳)

جریان سنتی نواندیش، دومین دسته از جریان روحانیت و نسبت آن با مدرنیته است که هم از میراث سنتی گذشته اسلامی و متون دینی بهره می‌برد و هم آگاهی بیشتری از غرب و مدرنیته دارد و با پرسش‌های دنیای مدرن در مغرب زمین، درگیری نسبی یافته است؛ و به عبارت دیگر روحانیتی که هم با آموزه‌ها، میراث گذشته و علوم سنتی - اسلامی و هم با دنیای مدرنیته و دستاوردهای آن آشنایی دارد و پیامدهای سیاسی - اجتماعی دنیای مدرن از جمله استعمار را شناخته و برای جلوگیری از این آسیب اساسی و حل مشکل عقب‌ماندگی نظریه و مدل مطرح کرده است. این گروه از روحانیت هم بر حفظ کلام خواجه نصیرالدین، فلسفه ملاصدرا و فقه جواهری تأکید می‌ورزد و هم بر این باور است که باید حوزه‌های علمیه تحول یابند و متناسب با پرسش‌های زمان و دنیای مدرن، پاسخ مناسب دینی پیدا کنند. محوریت این تفکر را امام خمینی به عهده داشت و برخی از شخصیت‌های هم‌چون علامه طباطبایی در قم، شهید صدر و آیت‌الله سیستانی در عراق و علامه بلخی و آیت‌الله محسنی در افغانستان و گروه وسیعی از شاگردان امام او را در این تفکر همراهی کردند و می‌کنند. (همو: ۵۴-۵۶)

جریان نواندیش حداکثری، بر این باور است که باید زندگی بشر بر اساس عقل مدرن بچرخد و سنت دینی بازسازی و بسیاری از آموزه‌های سنتی کنار زده شود. نمایندگان این جریان آقای صالحی نجف‌آبادی و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی هستند. (همو: ۵۷)

آسیب‌های رفتار سیاسی دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه

دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه ضمن آثار و برکات فراوان که در جای دیگر از آن بحث کردیم، در چند دهه اخیر خصوصاً بعد از پیروزی مجاهدین بر شوروی سابق و رژیم دست‌نشانده‌اش، گرفتار تضادهای منطقه‌ای، قومی و نژادی گردید. این وضعیت دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه که اغلب در احزاب جهادی ریشه دارد؛ باعث عقب‌ماندگی سیاسی و فرهنگی جامعه شده و در طول چند دهه اخیر یکی از مباحث پیچیده و پر ابهام است که اینک، در این نوشته برخی از آسیب‌های آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱. بی‌توجهی به تحول در حوزه علمیه

پاسخ‌گویی به نیازهای دنیای معاصر، یکی از ضرورت‌های حوزه‌های علمیه است. حوزه‌های علمیه علاوه بر انتقال معارف اسلامی، باید در این دوره همپای با چالش‌های جدید پیش رود و علوم و معارف اسلامی را با توجه به دغدغه‌های جدید متحول سازد. از علت‌های مهم عقب‌ماندگی حوزه‌های علمیه در افغانستان، بی‌توجهی به بروز رسانی و تحول حوزه و متون درسی است. عملکرد سیاسی روحانیت، در بی‌رغبتی مردم به مدارس دینی اثر قابل‌توجه داشته است.

۲. دامن زدن به افغانستان مباحث قومی و نژادی

احزاب جهادی شیعی باهدف مقدس جهاد علیه تجاوز ارتش سرخ شوروی توسط رهبران مذهبی تشکیل شد. بدنه اصلی و رهبری این احزاب را دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه تشکیل می‌دهند. برخی از احزاب و شخصیت‌ها، رسالت اصلی خود را به فراموشی سپرده و سر از رقابت‌های بیهوده و کینه‌های باطلی درآوردند که حاصل آن، از دست رفتن تعداد پرشماری از نخبگان و جوانان جامعه شیعه در آتش فتنه‌های داخلی بود. این اختلافات و موانع همگرایی در میان شیعیان که ریشه در تعصبات نژادی دارد، به لحاظ اجتماعی و فرهنگی و در وضعیت کنونی کشور که معادلات نظامی فروکش نموده و گستره نفوذ احزاب سابق کاهش یافته است، مهلک‌تر و دارای تأثیرات منفی پر دامنه‌تری به نظر می‌رسد. نمونه بارز این نوع تفرقه، چالش «سادات» و «هزاره» و به معنای دقیق‌تر شیعیان هزاره و غیر هزاره مانند سایر اقلیت‌های قومی شیعی (شیعیان پشتون‌ها، تاجیک‌ها، قزلباشان و ...) است. چنین گرایش‌های منفور نژادی به همگرایی بر محور مذهب آسیب جدی می‌رساند. متأسفانه برخلاف آموزه‌های دینی و معارف شیعی، مشی سیاسی بسیاری از نخبگان و رهبران ما و تعاملات اجتماعی شهروندان عادی جامعه شیعه، متأثر از این نوع گرایش‌های اهریمنی است. به اعتقاد علوی؛ مطرح‌شدن مسائل قومی و نژادی در بین جامعه شیعه افغانستان از بین طلاب حوزه‌های علمیه به‌ویژه دانش‌آموختگان و فارغ‌التحصیلان مراکز دینی قم شروع شد. (علوی، ۵-۹)

اختلافات نژادی، امروز به حدی در جامعه سر برآورده و دامن‌گیر شده است که در میان بزرگان نیز کشیده شده است. حجم زیادی از استفتاءات، مبنی بر مصرف سهم سادات به سیدی که حاضر نیست دخترش را به قوم هزاره دهد، را در برمی‌گیرد.^۱ در مورد این چالش، اتهام زنی‌های زیادی نسبت به همدیگر باب شد و برخی پا را به مسائل بزرگ و عملی گذاشتند و گفتند برخی در اخراج وزرای شیعه غیر هزاره مانند سیدامیر حسنیار وزیر تحصیلات عالی (۱۳۸۱-۱۳۸۳)، سیدحسین انوری وزیر زراعت (۱۳۸۰-۱۳۸۲)، سیدمحمدعلی جاوید وزیر ترانسپورت (حمل‌ونقل) (۱۳۸۰-۱۳۸۲)، سیدمصطفی کاظمی وزیر تجارت (۱۳۸۰-۱۳۸۲) و ... نقش داشتند (همو، ۹۹). از طرف دیگر در فضای مجازی و رسانه‌ها تحلیل‌هایی مبنی بر دخالت عنصر قومیت، درباره عدم کسب رأی اعتماد وزرای پیشنهادی دولت وحدت ملی، را مطرح کردند. تنوریسین‌ها که اکثراً فارغ‌التحصیل حوزه‌های علمیه به‌ویژه قم هستند، همدیگر را به دامن زدن هرچه بیشتر این معضل متهم می‌کنند. محمدحسین فیاض، مصباح زاده، سیدمحمدرضا علوی عزیزالله عزیززاده مالستانی و ... ازجمله این نظریه‌پردازان است. آثاری مانند «دین وسیله برابری یا برتری جویی و درآمدزایی؟» از عزیزالله عزیززاده مالستانی، «تأملی پیرامون تلاش ناکام سید زدایی در جامعه هزاره» از سیدمحمدرضا علوی به نحوی و در دفاع از قوم خویش قلم‌فرسایی کردند.

۳. عدم شکل‌گیری وحدت ملی

ظهور احزاب سیاسی همزمان با کودتای هفت ثور افغانستان در سال ۱۳۵۷ ش همراه شد. تجاوز شوروی به خاک افغانستان، باعث گسترش این احزاب گردید؛ اما مناقشات این احزاب با یکدیگر و تنش‌های سیاسی مذهبی آنان با سایر اقوام و مذاهب موجود در افغانستان، مانع شکل‌گیری وحدت ملی گردید. از این‌رو، یکی از مهم‌ترین آسیب‌های احزاب سیاسی در افغانستان - که در رأس آن‌ها دانش‌آموختگانی از حوزه‌های علمیه قرار دارد - شکل‌گیری آن‌ها بر اساس همکاری‌های گروهی، زبانی، قومی و نژادی بوده‌اند و اکثراً حالت محلی، قبیله‌ای و خانوادگی داشتند. عدم شکل‌گیری وحدت ملی در افغانستان، پیامدهای منفی زیادی به دنبال

^۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به پایگاه اطلاع‌رسانی آیتالله محقق کابلی.

داشت که باید در جای دیگر بررسی گردد.^۱

حجت الاسلام رضوانی بامیانی معتقد است: ضعیف‌ترین کار سیاسی اجتماعی علما، در عصر پیروزی مجاهدین این بود که نتوانستند گروه‌های مختلف شیعه و سنی را جمع نموده و وحدت ملی و اخوت اسلامی را شکل دهند. شاید بتوان گفت: همین اختلافات یکی از عوامل به وجود آمدن گروه طالبان بود. (مصاحبه با حجت الاسلام رضوانی بامیانی، ۱۳۹۱/۶/۴) این در حالی بود که به باور بسیاری از کارشناسان و گواه تاریخ، جنبش‌ها و گروه‌های اسلامی در افغانستان، رابطه مسالمت‌آمیزی باهم - حداقل در دوران جهاد علیه اشغالگران - داشتند. این رابطه به حدی بود که افغانستان را به الگویی برای دیگر جنبش‌ها در جهان اسلام تبدیل کرده بود.

ویژگی مهم دیگر جنبش اسلامی افغانستان، سازگاری نسبی جنبش‌های سنی و شیعی در راستای دستیابی به یک هدف مشترک بوده است. درواقع، این نکته بسیار مهمی است که در سایر مناطق جهان اسلام، نظیر پاکستان، عراق یا لبنان که جمعیت‌های شیعی و سنی را در کنار یکدیگر دارد، روی نداده است. (احمدی، ۲۰۷) باین‌همه در سال‌های دهه ۱۹۸۰ جنبش اسلام‌گرای شیعه، در کنار جنبش‌های عمده سنی، رشد کردند و برای از میان بردن نظام کمونیستی و سپس بیرون راندن نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی و پایان دادن به اشغال افغانستان تلاش کردند. (همو، ۲۰۸)

با پایان دوره جهاد و شروع به کار دوره مجاهدین رقابت‌های حزبی، قبیله‌ای و نژادی نیز رشد چشم‌گیر یافت که در رأس همه، حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و جمعیت اسلامی به رهبری ربانی بود. احزاب شیعی نیز در این کشمکش گوی سبقت را ربودند و تعداد زیادی از جمله حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی شاخه اکبری جانب دولت به رهبری ربانی را گرفتند و عده‌ای مانند سازمان نصر و حزب وحدت شاخه استاد مزاری نیز به سمت رقیب او یعنی حکمتیار شتافتند. با این مسابقات حزبی، قومی و نژادی بود که وحدت ملی نه تنها شکل نگرفت، بلکه روابط احزاب و گروه‌ها و اقوام در افغانستان به صورت غیر ال‌تیمام در آمد.

۱. برای برخی از این پیامدها ن. ک: سیدآصف کاظمی، بررسی زمینه‌های سیاسی اجتماعی شکل‌گیری طالبان در پاکستان، فصل‌نامه علمی تخصصی سخن تاریخ، شماره ۸، سال ۱۳۸۹

۴. جنگ‌های داخلی

جنگ‌های داخلی افغانستان یکی از غم‌بارترین تراژدی‌ها در تاریخ افغانستان به شمار می‌رود. در این جنگ‌ها متأسفانه میلیون‌ها افغانی آواره و هزاران نفر دیگر جان باختند و کشور هم تبدیل به ویرانه‌ای شد. جنگ‌های داخلی احزاب افغانی که در رأس آنان «حزب اسلامی» و «جمعیت اسلامی» قرار داشت، سبب آواره شدن میلیون‌ها افغانی به سرزمین‌های مجاور به‌خصوص پاکستان و جمهوری اسلامی ایران گردید. لورل کورنا پیامدهای جنگ‌های داخلی را بدتر از تجاوز ارتش سرخ دانسته است:

جنگ بین مجاهدین شروع شد. وضعیتی که به‌سرعت به خشونت به‌مراتب شدیدتر از آنچه در برابر اشغالگران روس رخ داده بود، تبدیل شد. بر اساس گزارش یکی از منابع، در حمله موشکی سال ۱۹۹۴ که از جانب حکمتیار رقیب اصلی ربانی صورت گرفت، در پایتخت تعداد کشته‌شدگان بیش از شماری کسانی بود که طی ده سال جهاد علیه شوروی، جانشان را از دست داده بودند. (کورنا، ۵۴)

در درگیری‌های داخلی و حملات احزاب به گروه‌های رقیب، تنها در شهر کابل سی هزار کشته و صدها هزار زخمی، بجا گذاشت. حدود نیم میلیون نفر، پایتخت را ترک کردند. شهر کابل عمدتاً به ویرانه‌ای مبدل شد. میراث‌های فرهنگی، آثار موزه ملی، آرشیو ملی، گالری ملی و کتابخانه ملی غارت شد. (طنین، ۴۰۱)

گروه‌ها و احزاب سیاسی شیعی نیز، بنا به دلایلی وارد این نبرد خونین شده و حتی بین خودشان نیز درگیر شدند. حمید احمدی معتقد است؛ درگیری‌های احزاب شیعی نگرانی شیعیان خارج از افغانستان را نیز در پی داشت:

رقابت‌ها و اختلافات میان نخبگان شیعی افغانستان، نه تنها به تفرقه و تکرر گروهی، بلکه به کشمکش‌های خونین میان آن‌ها در نواحی شیعه‌نشین افغانستان نیز منجر شد. این درگیری‌های خونین در سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵ به اوج خود رسید و موجب نگرانی بسیاری از نهضت‌های شیعه در این کشور و نیز خارج از افغانستان شد. اعزام چند هیئت به مناطق شیعه‌نشین افغانستان

برای بررسی و ریشه‌یابی خشونت‌ها، ازجمله نمودهای این شکاف خونین بود. (احمدی، حمید، پیشین، ص ۲۲۵)

رهبران جهادی نیز قبول دارند که احزاب در جنگ‌های داخلی، نقش داشتند. حضرت آیت‌الله محسنی معتقد است: برخی مشکلات بین علما اتفاق افتاد، شکی نیست. تعدادی از مردم ما کشته شدند که آنان به دست روس‌ها کشته نشدند، زیرا در برخی از مناطق پای یک روسی هم نرسیده بود. بلکه توسط همین علما اتفاق افتاد. (مصاحبه با آیت‌الله محسنی، ۱۳۹۱/۶/۸) استاد اکبری ضمن پذیرفتن برخی از این پیامدها، معتقد است؛ نداشتن تجربه سیاسی و بینش سیاسی بود که باعث برخی مشکلات در زمان جهاد و جنگ‌های داخلی در افغانستان شد. البته ایشان نقشه‌های حکومت و دستگاه جاسوسی حکومت کمونیستی کابل را از علت‌های اصلی این درگیری‌ها می‌داند. (مصاحبه با استاد اکبری، ۱۳۹۱/۶/۱۰)

۵. شکست پی‌درپی ائتلاف‌ها

گروه‌ها و جریان‌های شیعی افغانستان، بیشتر از برادران اهل سنت که اکثریت را در افغانستان تشکیل می‌دهند، دچار انشعاب و تفرقه‌گرایی حزبی شدند. در دوران جهاد، گروه‌های متعددی در میان شیعیان به وجود آمد. این گروه‌ها چند بار دست به اتحاد زدند. (علوی، ۱۷۲) در افغانستان، احزاب هفتگانه از اهل سنت شکل گرفت و از جریان‌های شیعی، احزاب هشت‌گانه. که نشان از تشتت درونی این اقلیت دارد.

جنبش شیعی افغانستان نیز همانند جنبش‌های سنی این کشور، دچار مشکل تفرقه و اختلافات و رقابت‌های گوناگون داخلی بوده است. این شکاف و اختلاف، با توجه به دو معیار بسیار بیش‌تر و گسترده‌تر از گروه‌های سنی نیز بوده است. نخست این‌که هرچند شیعیان در افغانستان اقلیت هستند، با این حال تعداد گروه‌های شیعی در افغانستان گاه بیش‌تر از گروه‌های سنی بوده است. دوم این‌که رقابت‌ها و اختلافات میان نخبگان شیعی افغانستان نه تنها به تفرقه و تکرر گروهی، بلکه به کشمکش‌های خونین میان آن‌ها در نواحی شیعه‌نشین افغانستان نیز منجر شد. (احمدی، ۲۲۴-۲۲۵)

آقای بختیاری درباره وضعیت شیعیان در زمان انقلاب سال ۱۳۵۷ می‌نویسد:

در سراسر این دوره همه هزاره‌ها از سوی سازمانی به نام «شورای اتفاق» به رهبری آیت‌الله سیدعلی بهشتی که یک رهبر مذهبی بود، کنترل و هدایت می‌شدند؛ اما متأسفانه این دوره دوام چندانی نیافت و احزاب پرشماری از خارج کشور، به داخل کشور سرازیر شدند و هماهنگی و وحدتی که به وجود آمده بود [را] از بین بردند. (بختیاری، ۸۰)

اختلافات حاکم در میان احزاب داخلی شیعی، باعث انشعاب‌های حزبی و حتی جنگ داخلی شد. مطلبی که بسیاری از محققان جمله الیویه روا و اسپوزیتو نیز آن را یادآور شدند. (اسپوزیتو، ۲۰۳؛ روا، ۱۱۴) جنگ‌های داخلی شورا و نصر، از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۴ و از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ نصر و پاسداران جهاد را در برابر هم قرارداد. (رسولی، ۲۱۷؛ روا، ۱۱۴-۱۱۵) این در حالی بود که شورای انقلابی اتفاق موفق شد به میزان ۶۵٪ در میان جامعه شیعه نفوذ پیدا کند و دیگر احزاب و احزاب ائتلافی با تمام امکانات داخلی و خارجی هیچ‌گاه نتوانستند نفوذ خویش را بیشتر از ۱۵٪ فراتر ببرند. (رسولی، ۲۱۹)

این پراکندگی گروه‌های شیعی افغانستان چند علت اساسی داشت که از آن جمله می‌توان به تمایلات شخصی و منافع نخبگان شیعی، قبیله‌گرایی، قوم‌گرایی، منطقه‌گرایی و سرانجام، به تمایل ارگان‌ها و سازمان‌های خارج افغانستان به‌ویژه در ایران به شکل دادن به گروه‌های خاص مورد پشتیبانی خود اشاره کرد. درواقع، می‌توان گفت؛ انگیزه شکل‌گیری برخی از این گروه‌ها، برخورداری از کمک‌های مالی و گاه نظامی نهادهای گوناگون موجود در جمهوری اسلامی ایران بود. گروه‌های مذکور هر یک به نهادهای چون وزارت خارجه، سازمان تبلیغات اسلامی، واحد نهضت‌های سپاه پاسداران، دفاتر آیات عظام، آستان قدس رضوی در مشهد و نظایر آن وابستگی داشتند. (احمدی، ۲۲۸)

گرچه پرواضح است که حوزه‌های علمیه، به‌ویژه حوزه علمیه قم، برای وحدت احزاب شیعی تلاش زیادی کردند. عالمان دینی و دانش‌آموختگان مراکز دینی نجف و قم، در جنگ‌های داخلی نقش میانجی را بازی کردند و در سال ۱۳۶۴ هیئتی از حوزه علمیه برای اصلاح به مناطق

مرکزی رفتند و نقش داور را در حل اختلافات به عهده گرفتند. (مصاحبه با حجت‌الاسلام سیدحسین عالمی بلخی، ۱۳۹۱/۶/۹) ولی باوجود تلاش فراوان حوزه‌های علمیه، اتحاد احزاب سیاسی شیعی صورت نگرفت و به دلایل مختلف مانند: زیادی‌خواهی‌های برخی گروه‌ها، تمامی اتحادها و ائتلاف‌ها مانند شورای انقلابی اتفاق اسلامی، جبهه آزادی‌بخش انقلاب اسلامی افغانستان، شورای ائتلاف و در اخیر حزب وحدت نیز از هم پاشید و تجزیه شد.

تفرقه‌گرایی و شکست پی‌درپی ائتلاف‌ها باعث شد که دانش‌آموختگان و دلسوزان مراکز دینی نگران شده و مجبور شدند به فکر یک راه‌حل بیفتند. ازاین‌رو تلاش برای ایجاد یک وحدت سرتاسری و فراگیر آغاز شد. اول‌بار این مسئولیت را جمهوری اسلامی ایران به دوش گرفت. نخستین تلاش در سال ۱۳۵۸ برای اتحاد گروه‌های شیعی افغانستان در ایران صورت گرفت که در آن هفت گروه فعال در ایران، در سازمان تازه‌ای بنام حزب اتحاد انقلاب اسلامی افغانستان به گرد هم آمدند. ظاهراً حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیت‌الله آصف محسنی محرک اصلی این ائتلاف بود. برخی بر آن هستند که مداخلات برخی نهادهای جمهوری اسلامی، به‌ویژه نهضت‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در آن زمان زیر نفوذ مهدی هاشمی قرار داشت، باعث فروپاشی این ائتلاف شد. (همو، ۲۲۹)

بعد از فروپاشی اولین ائتلاف، دلسوزان در جمهوری اسلامی ناامید نشدند و راه را برای ائتلاف دوم فراهم ساختند.

دومین تلاش برای اتحاد گروه‌های شیعه در همان سال ۱۳۵۸ در تهران صورت گرفت. حدود ده گروه شیعی، یعنی حرکت اسلامی، سازمان نصر، روحانیون جوان افغانستان، نیروهای اسلامی، مجاهدین خلق افغانستان، اتحادیه علمای افغانستان، جنبش مستضعفین افغان، شورای اتفاق اسلامی و حزب رعد اسلامی در این ائتلاف شرکت داشتند. آیت‌الله محسنی به‌عنوان دبیر کل سازمان جدید که «جبهه آزاد جنبش انقلاب اسلامی افغانستان» نام داشت انتخاب شد. (همو، ۲۲۹-۲۳۰)

وزیر مهاجرین دولت وحدت ملی افغانستان و عضو شورای مدیریت حوزه‌های علمیه در

افغانستان معتقد است: علما و روحانیون در جنگ‌های داخلی نقش میانجی را بازی کردند و در سال ۱۳۶۴ هیئتی از حوزه علمیه برای اصلاح و میانجی‌گری به مناطق هزاره‌جات رقتیم و نقش داور را در حل اختلافات احزاب جهادی به عهده گرفتیم. (مصاحبه با حجت‌الاسلام سیدحسین عالمی بلخی، ۱۳۹۱/۶/۹) البویه روا نیز در این زمینه معتقد است: «دومین تلاش برای متحد کردن شیعه، تحت توجهات روحانیون حوزه علمیه قم صورت گرفت». (روا، ۱۱۵) ولی با تمام این تلاش‌ها، متأسفانه تمامی اتحادهای موقتی به دلایل مختلف به شکست انجامید و جامعه شیعه افغانستان همچنان در تشتت و پراکندگی باقی ماند. در نتیجه با تمام تلاش‌های گروه‌های داخلی و حامیان خارجی، اتحاد و ائتلاف قابل‌اعتماد و اطمینان شکل نگرفت.

۶. تقابل با نظام سیاسی

علما و روشنفکران افغانی با توجه به وضعیت نابسامان سیاسی افغانستان، در بحث نقد نظام‌های سیاسی حاکم در این کشور و راه‌های ایجاد یک نظام اسلامی و یا حداقل خروج از نظام استبدادی، انحصاری و موروثی و خودکامه، تلاش می‌کردند. آنان در سیاست دو روش را در پیش گرفتند. دسته‌ای رویکردی محافظه‌کارانه و دسته‌ای رویکردی انقلابی در پیش گرفتند که هردوی آن‌ها، هدف یکسانی را دنبال می‌کردند: بهبود و ارتقای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شیعیان.

علمای بزرگ دینی و اندیشمندان حوزه‌های علمیه، رهبری این نوع فعالیت‌ها را به عهده گرفتند. در رأس آنان می‌توان از سیاستمداران فرهیخته چون علامه بلخی، شهید شجاع، آیت‌الله حجت، آیت‌الله سیدسرور واعظ بهسودی، آیت‌الله محمدامین افشار، آیت‌الله تقدسی، سیدعلی احمد عالم، سیدعبدالحمید ناصر و بسیاری دیگر نام برد. این بزرگواران در مناسبت‌های مختلف مجالس باشکوهی ترتیب می‌دادند و موفق شده بودند که اعضای کابینه و حتی شاه را پای منبر و سخنرانی خویش بکشانند. هدف آنان، به دست آوردن سهمی در قدرت نبود، بلکه می‌خواستند با برگزاری علنی مراسم و آیین‌های مذهبی از سویی به آگاهی‌های مذهبی شیعیان بیفزایند و از سوی دیگر اعلام موجودیت کرده، شیعیان را به دیگران معرفی کنند. آنان در کسب این اهداف

به موفقیت‌های زیادی دست یافتند. این در حالی بود که در اوایل حکومت ظاهر شاه، شیعیان در کابل به‌طور کامل تقیه می‌کردند. (بختیاری، ۱۹۰)

از این‌رو، عالمان دینی و دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه، شیوه‌های مختلف در مواجهه با نظام سیاسی اتخاذ کردند؛ موضع ارشادی، نقادانه و تهاجمی. که هدف اولیه و اساسی آنان بهبود وضعیت سیاسی در افغانستان بود. (مصاحبه با حجت‌الاسلام عالمی بلخی، ۱۳۹۱/۶/۹)

بعد از انقلاب و پیروزی مجاهدین، حکومت کمونیستی نجیب‌الله در سال ۱۳۷۱ سقوط کرد و مجاهدین به‌ویژه گروه‌های هفتگانه مستقر در پیشاور، سرانجام به توافق رسیدند که قدرت را به مدت دو ماه به آقای «مجددی» به‌عنوان رئیس‌جمهور افغانستان، واگذار کند. بعد از دو ماه آقای برهان‌الدین ربانی به رییس‌جمهوری رسید و تا دوره طالبان به هر نحوی که بود تکیه بر مسند ریاست جمهوری را ادامه داد.

سید عسکر موسوی پژوهش‌گر مسائل سیاسی و اجتماعی در این زمینه معتقد است: مردم به دولت آقای ربانی به چشم یک دولت ملی نگاه نکردند ... آقای ربانی به‌هیچ‌وجه نتوانست که گروه‌های مختلف جهادی را به شکلی از اشکال مطمئن بسازد که در یک حکومت مشترک، نیاز همه رفع خواهد شد. درواقع مردم افغانستان، به چیزی بنام حکومت مجاهدین، بادید ملی نگاه نکردند؛ بلکه با دید یکی از گروه‌های بر سر اقتدار، نگاه کردند و همین مسئله باعث شد که راه برای ظهور و موفقیت طالبان فراهم شود. (طنین، ۴۰۷)

در این دوره، شیعیان به دو گروه متضاد تعامل با حکومت و تقابل با آن تقسیم شدند. حزب وحدت به‌عنوان حزب بزرگ‌تر به دو گروه اکبری و مزاری منشعب شد و شاخه مزاری تقابل با حکومت و شاخه اکبری تعامل را در پیش گرفتند. این در حالی بود که تعامل با گروه‌های سنی از میثاق حزب وحدت به شمار می‌آمد. (احمدی، ۲۳۴؛ خسروشاهی، ۲۰۳-۲۰۴) این جبهه‌بندی به گروه‌های اصلی درگیر، کمک کرد و یک جبهه مهم و بزرگ مقابل دولت آقای ربانی شکل گرفت.

جناح اکبری در کنار احمدشاه مسعود و دولت برهان‌الدین ربانی قرار گرفت و جناح مزاری قبل از آن با حزب اسلامی حکمتیار و جنبش ملی رشید دوستم ائتلافی را به نام «شورای هماهنگی انقلاب اسلامی» در تاریخ ۱۳۷۲/۱۰/۱۱ تشکیل داده بود تا دولت ربانی را سرنگون سازند. (اندیشمند، ۱۷۳)

این رویداد، اوضاع را وخیم‌تر کرد و به حملات نظامی گسترده و موشک‌باران از سوی شورای هماهنگی انقلاب اسلامی منجر شد. کشورهای آذربایجان، ازبکستان، عربستان سعودی و درنهایت، صدام حسین رهبر عراق نیز از حکمتیار و گروه او حمایت می‌کردند. (احمدی، ۲۴۳)

حمید احمدی استاد دانشگاه تهران در این زمینه می‌نویسد:

درگیری‌های شورای عالی هماهنگی با دولت ربانی و احمدشاه مسعود، بنیان نظامی دولت را تضعیف کرد و باعث شد تا گروهی از نیروهای موسوم به طالبان در جنوب افغانستان در حوالی قندهار و بعدها جلال‌آباد، به تصرف شهرها و روستاهای افغانستان دست‌زده و سپس به سوی کابل حرکت کنند. (همو، ۲۳۹)

۷. خودکامگی رهبران احزاب سیاسی

حکومت‌هایی که در افغانستان روی کارآمدند، حداقل در تاریخ معاصر، حکومت‌های خودکامه بودند. دولت مجاهدین، که علیه خودکامگی قیام کرده بود، خود نیز به این سمت گرایش پیدا کردند. برخی این خصیصه را از ویژگی‌های جنبش‌های اسلامی در افغانستان دانسته‌اند: یکی از ویژگی‌های مهم جنبش‌های اسلامی در افغانستان، چه شیعه و چه سنی آن، تمایل نخبگان آن به خودمحوری و درنتیجه، ایجاد تفرقه و شکاف در میان هواخواهان اسلام‌گرایی بوده است. ۵۱

درحالی‌که اشغال شوروی، مستلزم اتحاد و ائتلاف همه نخبگان در پیرامون یک جنبش فراگیر بود، اما چنین تحولی روی نداد و به‌جای آن، گروه‌های گوناگون نوین، میان اکثریت اهل سنت و اقلیت شیعیان در صحنه سیاسی افغانستان پیدا شدند. (همو، ۲۱۴-۲۱۵)

از این رو یکی از مشکلات رفتار سیاسی در احزاب افغانستان شکل نگرفتن احزاب بر اساس بنیان‌های حزبی درست است. یعنی تحزب در افغانستان، از ابتدا دست افراد و رهبران احزاب و ابزار دست آنان می‌گردد، نه سیستم حزبی.

۸. نفوذ جریان‌های چپ و مارکسیستی

در ائتلاف و اتحاد جبهه‌ی آزادی‌بخش انقلاب اسلامی افغانستان ده تنظیم مطرح شیعی مانند سازمان نصر، حرکت اسلامی، سازمان مجاهدین خلق، سازمان مستضعفین، سازمان رعد، نهضت اسلامی، روحانیت جوان، شورای اتفاق اسلامی و نیروی اسلامی باهم ائتلاف نمودند و سازمان مشترکی را به نام «جبهه‌ی آزادی‌بخش انقلاب اسلامی افغانستان» به وجود آوردند. این ائتلاف اهداف خود را به‌طور مشترک در نشریه‌ی «عاشورا» منعکس می‌نمودند. این ائتلاف بنا بر عدم علاقه‌ی هر سازمان و اختلاف‌نظرهای درونی از هم پاشید. در این اتحاد، سه گونه مردم و تفکر جا داشتند: یکی غیرمذهبی که غالباً مائوئیست‌ها هستند و در ساختار خانوادگی مانند پرچمی‌ها از اشراف‌زاده‌های اهل تشیع بوده و اغلب منسوب به خانواده میرها هستند. با جانب‌داری میرها از جوانان تحصیل‌کرده و چپ‌گرا، گرایش‌های غیرمذهبی را به وجود آورده که می‌توان از گروه نسل نوهزاره، سازمان الحدید، حزب رعد، نیرو و عده‌ی هم در شورای اتفاق موجود بودند. (علوی، ۴۷۷)

نیروهای چپ «ملی - مستقل»: پیروان اسلام منهای روحانیت شامل مجاهدین مستضعفین، کانون مهاجر، انجمن سوم حوت، اسلام مکتب توحید، جنبش اسلامی مستضعفین الحدید و حلقات آزاداندیش اهل سنت تحت رهبری سیداسحاق دلجو و سیدبهاءالدین مجروح و عناصر «نیونازیسیم هزارگی» مستقر در کویته بلوچستان، مانند تنظیم نسل نو هزاره، اتحادیه‌های وکیل مقصودی، حاج رسول، حاج برکت، عیسی غرجستانی که دارای تفکرات چپی و التقاطی هستند. بیشترشان به سازمان‌های بزرگ‌تر مانند سازمان نصر ادغام شدند. (علوی، ۱۶۳-۱۶۵) اسپوزیتو نیز درباره نفوذ چپی‌ها در گروه‌های سیاسی شیعی از جمله سازمان نصر می‌نویسد: «این حزب پیش از جنگ در (۱۹۷۲ یا ۱۹۷۸) در کابل تشکیل شده و متشکل از بسیاری جوانان چپ‌گرای سابق و ناسیونالیست‌های هزاره است. کادرهای حزب بسیار جوان‌اند». (اسپوزیتو، ۲۰۳)

نتیجه گیری

آن چه می توان به عنوان نتیجه یادکرد این است که دانش آموختگان حوزه های علمیه در افغانستان - که فارغ التحصیلان حوزه های علمیه نجف و قم هستند- تأثیرهای مثبت فراوان در افغانستان داشتند. حوزه های علمیه نجف و قم، به عنوان بزرگ ترین مراکز دینی جهان اسلام در دوره معاصر به ویژه در جهان تشیع به حساب می آیند. این دو حوزه در بیداری سیاسی، الهام بخش اصلی در جهان تشیع به ویژه شیعیان افغانستان به حساب می آیند. برخی از شاخص های رفتار سیاسی این حوزه ها عبارت بود از؛ تلاش برای احقاق حقوق سیاسی شیعیان، آغازگر بیداری سیاسی، مطرح شدن روحانیت در عمل سیاسی، تلاش برای وحدت سیاسی شیعیان، دفاع از حقوق سیاسی شیعیان، گسترش اسلام سیاسی و انقلابی، محوریت روحانیت در رفتار سیاسی، مشارکت سیاسی حداکثری شیعیان، شکل گیری احزاب و تشکل های سیاسی... . دانش آموختگان حوزه های علمیه که بدنه اصلی و رهبری احزاب و تشکل های سیاسی را به عهده دارند، در چند دهه اخیر خصوصاً بعد از پیروزی مجاهدین بر شوروی سابق، ضمن خدمات و تأثیر مثبت زیادی که در رفتار سیاسی شیعیان افغانستان داشتند، گرفتار برخی آسیب ها شدند. برخی از این آسیب ها نظیر تضادهای منطقه ای، قومی و نژادی، عدم شکل گیری وحدت ملی، جنگ های داخلی، شکست پی در پی ائتلاف ها، تقابل با نظام سیاسی و خودکامگی رهبران احزاب سیاسی است. این وضعیت احزاب جهادی؛ باعث عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی جامعه شیعه افغانستان گردیده است.

منابع

الف: کتاب‌ها:

- (۱) احمدی، حمید، سیر تحول جنبش‌های اسلامی: از نهضت سلفیه سید جمال تا بهار عربی (۱۸۷۰-۲۰۱۱)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۰.
- (۲) ادیب، عادل و موسوی، سید حسین، حزب الدعوة اسلامی عراق (پیشینه تاریخی و اندیشه سیاسی)، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۳.
- (۳) اراکی، محسن، شهید صدر و احیاء در حوزه نجف، فصلنامه اطلاع‌رسانی و پژوهشی پژوهش و حوزه، سال چهارم شماره ۱۶ زمستان ۱۳۸۲.
- (۴) اسپوزیتو، جان. ال، انقلاب اسلامی و بازتاب جهانی آن، ترجمه دکتر محسن مدیر شانه‌چی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲.
- (۵) امرایی، حمزه، انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
- (۶) اندیشمند، محمد اکرام، سال‌های تجاوز و مقاومت، بی‌جا، نشر پیمان، ۱۳۸۳.
- (۷) بختیاری، محمد عزیز، شیعیان افغانستان، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵.
- (۸) برهانی، محمدجواد، نقش اسلام در دگرگونی اجتماعی با تأکید بر افغانستان معاصر، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
- (۹) جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۵۷)، تهران، خانه کتاب، ۱۳۸۹.
- (۱۰) جمعی از نویسندگان، (گلابگیر نیک، سید محمود، نسرین احمدیان، سیدمحسن حسینی، ابراهیم زنگنه و محمود پسندیده)، نجف کانون تشیع، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳.
- (۱۱) حکیمی، محمدرضا، بیدارگران اقلیم قبله، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۴.
- (۱۲) خرمشاد، محمداقبر و احمد نادری، نقش حزب الدعوة الاسلامیه در گفتمان مقاومت جنبش شیعی عراق، فصلنامه علمی- پژوهشی شیعه‌شناسی، شماره ۳۳، بهار ۱۳۹۰.

- (۱۳) خسروپناه، عبدالحسین، جریان شناسی فکری ایران معاصر، قم، تعلیم و تربیت اسلامی، ۱۳۹۱.
- (۱۴) خسروشاهی، سیداحمد، نهضت‌های اسلامی افغانستان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۷۰.
- (۱۵) الخفاف، حامد، النصوص الصادرة عن سماحة السيد السيستاني في المسألة العراقية، بیروت، دار المورخ العربی، ۲۰۰۷.
- (۱۶) دارابی، علی، جریان شناسی سیاسی در ایران، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
- (۱۷) رسولی، یاسین، پاسخ سنت به سکولاریسم افغانستان، تهران، نشر عرفان، ۱۳۸۶.
- (۱۸) رضا ناظمیان، جریان‌های سیاسی معاصر عراق، مؤسسه فرهنگی کتاب و عترت، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- (۱۹) رواء، الیویه، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، نشر عرفان، ۱۳۹۰.
- (۲۰) سیدباقری، سیدکاظم، حوزه نجف، میراث پویندگی، پژوهش، (دوماهنامه اطلاع‌رسانی پژوهشی مرکز جهانی) خرداد و تیر ۱۳۸۴، شماره ۱۲.
- (۲۱) سیدکباری، سید علیرضا، حوزه‌های علمیه شیعه در گستره جهان، تهیه پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- (۲۲) شیرخانی، علی، عباس زارع، تحولات حوزه‌ی علمیه قم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
- (۲۳) طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، ناشر محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، تهران، عرفان، ۱۳۸۴.
- (۲۴) عارفی، محمداکرم، اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی، قم، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶.

- ۲۵) علوی، سیدمحمدرضا، ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان، مؤسسه خدمات فرهنگی باران، ۱۳۸۹.
- ۲۶) فیاض، مقدم عبدالحسن، تاریخ النجف السياسي: ۱۹۴۱ - ۱۹۵۸ (پایان نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ معاصر از دانشگاه کوفه)، بیروت، دارالاضواء، ۲۰۰۲.
- ۲۷) کورنا، لورل، افغانستان، ترجمه فاطمه شاداب، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
- ۲۸) مریجی، شمس الله، مبانی فکری و زمینه‌های اجتماعی جریان‌های معاصر عراق، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
- ۲۹) مظفری (قنبری)، آیت، جریان شناسی سیاسی ایران معاصر، برای پژوهشکده تحقیقات اسلامی، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۹.
- ۳۰) نادری دوست، علی، شیعیان عراق، قم، انتشارات آشیانه مهر، ۱۳۸۶.

ب: مصاحبه‌ها:

۱. مصاحبه نگارنده با حجت‌الاسلام سیدمحمدحسین رضوانی بامیانی عضو شورای علمای شیعه، رئیس دفتر نمایندگی حضرت آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی در کابل و رئیس کمیسیون فرهنگی شورای علما ۱۳۹۱/۶/۴ کابل.
۲. مصاحبه نگارنده با جناب دکتر وحید بینش رئیس گروه علوم سیاسی و عضو هیئت علمی مؤسسه تحصیلات عالی خاتم النبیین در تاریخ ۱۳۹۱/۶/۷ کابل.
۳. مصاحبه نگارنده با حضرت آیت‌الله محسنی رئیس شورای علمای شیعه و از رهبران شیعه و جهادی افغانستان در تاریخ ۱۳۹۱/۶/۸ کابل.
۴. مصاحبه نگارنده با حجت‌الاسلام والمسلمین عالمی بلخی سیدحسین عالمی بلخی عضو شورای مدیریت حوزه‌های علمیه و نماینده پارلمان در تاریخ ۱۳۹۱/۶/۹ کابل.
۵. مصاحبه نگارنده با استاد حجت‌الاسلام والمسلمین محمد اکبری رئیس حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان، نماینده مردم بامیان در پارلمان و عضو شورای علمای شیعه در تاریخ ۱۳۹۱/۶/۱۰ کابل.